



**انتشارات مستضعفین**

وابسته به آرمان مستضعفین

ارکان عقیدتی، سیاسی سازمان رزمندگان پیشگام مستضعفین ایران

**دلایل مسخ ماهیت یک انقلاب**



## شناسنامه کتاب:

نام کتاب: دلایل مسخ ماهیت یک انقلاب

چاپ اول:

چاپ دوم: هواداران آرمان مستضعفین - هلند - شهریور ماه ۱۳۷۰

تایپ مجدد: انتشارات مستضعفین - فروردین ماه ۱۳۹۲



## فهرست مطالب

مقدمه	۷
۱ - انقلاب و عوامل تکوین بخشنده آن	۹
۲ - ثبوت و تغییر در عوامل انقلاب زا	۱۲
۳ - تفاوت حرکت انقلابی انبیاء و حرکت انقلابی بشر	۱۴
۴ - مراحل دوگانه یک انقلاب، "تکوین" و "استمرار"	۱۶
الف - استمرار انقلاب	۱۷
ب - چگونگی ارتباط مرحله "تکوینی" و "استمراری" یک انقلاب	۱۸
اول - رابطه تنگاتنگ دو مرحله	۱۸
دوم - ارتباط یک طرفه از "تکوین" به سوی "استمرار"	۱۹
سوم - ارتباط یک طرفه از "استمرار" به جانب "تکوین"	۲۰
۱ - دلایل مسخ ماهیت انقلاب	۲۱
۲ - دلایل مسخ ماهیت انقلاب جمهوریت	۲۴



## مقدمه

مسخ ماهیت یک انقلاب و انحراف آن از مواضع اصیل و اساسی خویش برای دستیابی به یک استراتژی مشخص و رسیدن به آرمان‌ها و اهداف تکاملی، واقعیتی است که همواره در طول تاریخ تکرار شده و هم اینک با نگاهی گذرا به سرنوشت غالب انقلابات بشری در قرن بیستم، به وضوح قابل مشاهده است.

با ایجاد شدن تحرک انقلابی در متن توده‌های مردم و به صدا در آمدن زنگ‌های خطر برای خناسان حاکم، ناگهان آنان به هوش آمده و انحراف این دگرگونی خودآگاهی را طلب می‌کنند.

قدرتمندان و زراندوزان و سکه پرستان که کاخ‌های ستم شان بر کوخ‌ها و ویرانه‌های خلق‌های تحت سلطه استوار است و کسانی که تداوم بخش حیان ننگین شان، جنایت و خیانت و به اسارت کشیدن انسان در تمامی ابعاد است، ناگهان بر خود می‌لرزند. پاسداران سنت‌های کهنه و موروثی و ارزش‌های متحجر قدیم که جز بر ارکان ناخودآگاهی خلق و تضاد طبقاتی، استواریتی ندارند و آنانی که حامیان جهل فکری و جمود و ارتجاع اجتماعی هستند، می‌کوشند که در مقابل طوفان مهیب و توفنده و سیلان‌های بنیان کن رودخانه خلق، خود را بگونه‌ای حفظ کنند تا در مواقع مقتضی سر از خلوتگاه‌های خویش برون آورده و حیات طفیلی‌وار و زالویی شان را ادامه دهند!

پس از قیام قهرمانانه توده‌ها و ریخته شدن خون انسان‌هایی پاک که حماسه‌ها آفریده و جانفشانی‌ها می‌کنند، با گذشت چند صبحی و احتمالاً کسب پیروزی‌های موقتی،

بار دیگر همان خناسان، اما با لباس و ماسکی جدید، حاکمیت مجدد خویش را اعمال می‌نمایند. زندان‌ها و سیاه‌چال‌های حرامیان از بهترین و پاک‌ترین فرزندان رزمنده خلق، لبریز می‌شوند و فریادها در گلو خفه و چوبه‌های دار بر پا و سنگ‌ها بسته و سنگ‌ها را می‌گردند!

با انقطاعی که عملاً میان جامعه در حال دگرگونی و تغییر و تحول با سرچشمه‌های اولین و محرک‌های نخستین رخ می‌دهد، خلق‌های عاصی از صحنه کنار می‌روند و دستاوردهای گران‌بهای حرکتشان مورد غارت و تاراج واقع می‌شود. خلق انقلاب می‌کند، پس از اندکی ضد خلق حاکمیت می‌گزینند. خلق خون می‌دهد و ضد خلق گل‌های سرخ برخاسته از خون آنان را بر می‌چیند و زینت بخش محفل خود قرار می‌دهد!

و در نهایت ضد خلق که قدرت ویران‌گری و کوبندگی حرکت نخواستہ را به خوبی تشخیص داده است، تمام قوای خویش را به کار می‌گیرد تا به هر وسیله ممکن از شروع فصل تازه در کتاب کهنه و مندرس حرکت اجتماع جلوگیری به عمل آورد. حتی اگر مجبور باشد تغییر رنگ داده و به لباسی جدید درآمده و ظاهراً به نام پاسداری از ارزش‌های انقلابی و تحرک جدید و صیانت از مرزهای انقلاب، فریاد سر دهد و از این طریق نه تنها در جریان این سیلاب خروشان به حشیشی چنگ زند، که دیگر بار قدرت را نیز به چنگ آورد!

اما چرا؟! چرا باید آخر الامر سرنوشت توفندگی خلق این چنین باشد؟! چرا باید دستاوردهای انقلاب محمد را، عثمان‌ها، معاویه‌ها و ابوسفیان‌ها، فرا چنگ آورند؟! چرا باید با مرگ ناصر‌ها، نظاره گر حاکمیت‌گزیدن سادات‌های مزدور و خائن باشیم؟! چرا انقلاب چین سر از دوستی و همکاری با امپریالیسم آمریکا در می‌آورد و چرا...؟! و هزاران چراهای دیگر.

آیا به راستی این سرنوشت محتوم تمامی انقلاباتی است که داعیه نجات مستضعفین از بند ذلت و رکود و ضلالت را دارند؟! آیا باید به خود بقبولانیم که نتیجه این همه کشتار‌ها، شهید دادن‌ها، خونریزی‌ها، بی‌خانمانی‌ها، فعالیت‌ها و از جان گذشتگی‌ها، شکست خلق و پیروزی خناس است؟!!

گرچه بررسی ظاهری و مقطعی انقلابات بشر در طول تاریخ، ممکن است عده‌ای را بدین تصور واهی کشاند که: تقدیر تاریخ بر این قرار گرفته است تا همواره حاکمیت از آن قابیلیان بوده و هابیلیان در زیر چرخ‌های سلطه و زور آنان له شوند و کاری از دستشان ساخته نباشد! اما به گمان ما برای اینکه پاسخ مناسبی برای چرایی‌های فوق یافت گردد و برای اینکه دلایل مسخ ماهیت انقلابات بشری شناخته شود، باید قبل از هر چیز به معرفت دینامیسم انقلاب دست یازید و نقاط ضعف و قوت آن را شناخت



و کلیه آفت‌هایی را که ممکن است در مراحل اولیه تکوین بدان هجوم برند، مورد شناسایی قرار داد.

لیکن شکی نیست که در این مرحله هم رسالت پیشگام متوقف نمانده و خاتمه نمی‌پذیرد و گرچه انجام این مرحله، شرط لازم حل معادله مذکور به نظر می‌رسد اما هنوز شرط کافی باقیست و دریافت علل انحراف انقلابات تنها و تنها در صورتی ارزشمند است که بتواند راهگشای پیشگام در جهت ارائه راه حل‌ها و درمان‌های موثر برای نجات توده‌های مظلوم باشد. و همین امر است که ما را و می‌دارد تا یکبار دیگر انقلاب را عمیقاً مورد بررسی و تحلیل قرار داده و چگونگی منحرف شدنش را از موضع اصلی، مورد مذاقه قرار دهیم و برای این منظور قبل از هر چیز باید به تعریفی صحیح از انقلاب دست یازیم.

#### ۱ - انقلاب و عوامل تکوین بخشنده آن

در میان تعاریفی که تاکنون از انقلاب صورت گرفته و مفهوم حقیقی آن را مورد کنکاش قرار داده است، جامع‌ترین، زیباترین و عمیق‌ترین آن‌ها را در کلام امام علی (ع) متبلور می‌یابیم که پس از رسیدن به خلافت، به عنوان برنامه کاری خویش به مردم ارائه می‌کند و چنین می‌گوید:

«...أَلَا وَ إِنَّ بَلَّيْتُمْ قَدْ عَادَتْ كَهَيْئَتِهَا يَوْمَ بَعَثَ اللَّهُ نَبِيَّهُ ص وَ الَّذِي بَعَثَهُ بِالْحَقِّ لَتُبْلَيْنَّ بَلْبَلَةً وَ لَتُعْرَبَلْنَ عَرْبَلَةً وَ لَتَسَاطَنَّ سَوَاطِنُ الْقَدْرِ حَتَّى يَعُودَ أَسْفَلُكُمْ أَعْلَاكُمْ وَ أَعْلَاكُمْ أَسْفَلُكُمْ وَ لَيَسْبِقَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرًا وَ لَيَقْصُرَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا سَبْقًا... - آگاه باشید که بلیه شما (شرایط اجتماعی - اقتصادی تان) درست به همان روزی بازگشته است که خداوند پیامبرتان را برانگیخت. (منظور برانگیخته شدن پیامبر اکرم در دوران رکود و بی‌خبری و ناخودآگاهی و ظلم و سیاهی جاهلیت است و بدینوسیله علی می‌خواهد میزان عمق حرکت خویش را و بار رسالتی را که بردوش دارد نشان دهد) سوگند به کسی که او را (پیامبر اسلام) به حق برانگیخت هر آینه در هم آمیخته شوید و از هم بیخته و جدا گردید، بسان طعامی که توسط کفگیر در درون دیگ به هم زده می‌شود تا اینکه پست‌ترین شما به مقام بالاترین شما و بالاترین شما به مقام پست‌ترین شما بازگشت کند و کسانی که سابقاً عقب مانده‌اند پیشی می‌گیرند (منظور افرادی چون ابوذر و عمار و غیره است) و آنان که سابقاً پیشی می‌گرفتند (بسان طلحه و زبیر)، عقب خواهند ماند.» (خطبه ۱۶ - نهج البلاغه - فیض الاسلام)

بنابر برنامه انقلابی علی در جهت تغییر و دگرگونی جامعه بطوری از اساس متفاوت با وضعیت پیشین آن، انقلاب عبارت است از: «دگرگونی در دینامیسم اجتماع، برای

ایجاد نمودن اعتدال در آن.» یعنی برای اینکه یک جامعه مورد تغییر و تحول قرار گیرد و در آن انقلاب واقع شود. باید از سه مرحله عبور کند؛ در درجه اول نظام اجتماعی موجود را درهم بریزد و از هم فرو پاشد. در درجه دوم جامعه را از وجود ناپاکان و دون صفقتان، غریبال کرده و پاک سازد. و سرانجام در درجه سوم حرکتی را برای انجام یک انقلاب دائمی که هیچگونه ناخالصی در آن موجود نباشد، ایجاد نموده و تداوم بخشد. اما نکته‌ای که در اینجا حائز اهمیت بسیار است، اینکه رسیدن به این اهداف چگونه امکان پذیر می‌شود و حرکت برای برقرار اعتدال و قسط در اجتماع باید با دست‌ان پر توان چه کسانی به انجام برسد و محقق گردد؟ اینجا است که باید از قرآن به عنوان کتاب مادر و یا ام‌الکتاب مدد جست و آن وقت است که آیه ۲۵ سوره حدید، ما را در فهم مطلب یاری خواهد رسانید.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعٌ لِلنَّاسِ... - همانا پیامبران خویش را با نشانی‌ها فرستادیم و با ایشان کتاب و ترازو را نازل کردیم تا مردم برای قسط قیام کنند و آهن را فرستادیم که در آن نیرویی سخت و سودهایی برای مردم است.»

آیه فوق هدف از برانگیختن و فرستاده شدن پیامبران را با توسط به بیانات و کتاب و میزان و آهن، که تماماً حربیهایی برای پیروزی حرکت «ناس» هستند، قیام مردم برای برپایی قسط و اعتدال در جامعه عنوان می‌نماید. بر این مبنا می‌توان تعریف انقلاب را که در پیش عنوان گردید کاملتر کرده و بدین صورت ارائه داد: انقلاب عبارتست از؛ «دگرگونی» در دینامیسم «اجتماع» با تکیه بر نیروی لایزال و لایتنه‌ای «ناس»، برای «اعتدال» بخشیدن به حرکت اجتماع.

در این تعریف عواملی که موجبات تکوین و به ثمر رسیدن یک انقلاب را فراهم می‌آورند، ذکر شده‌اند و عبارتند از: اول دگرگونی یا امر انقلاب. دوم موضوع انقلاب که اجتماع است. سوم تکیه انقلاب که توده‌های مردم هستند. و بالاخره چهارم جهت انقلاب که حرکت به سوی ایجاد تعادل در اجتماع می‌باشد.

زمانی که سخنی از «دگرگونی» و تحول در اجتماع به میان می‌آوریم، اولین مسئله‌ای که در ذهنمان تداعی می‌شود، رابطه علت و معلول است. چراکه انسان قادر نیست هیچ جنبنده‌ای را بدون جنباننده و هیچ حرکتی را بدون محرک بپذیرد. انقلاب نیز که یک جنبش، حرکت و دگرگونی است، نمی‌تواند بی علت باشد و حتماً خود معلولی است از یک علت. لذا به این ترتیب امر انقلاب، از علت وقوع انقلاب ناشی می‌شود. مثلاً امر انقلاب از دیدگاه پیامبران معلول حرکت عبادی الصالحین در کادر شعار «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» می‌باشد. به عبارت دیگر این بندگان صالح خدا هستند که با حرکت توفنده خویش و با شعار «لا اله الا الله» انقلاب می‌آفرینند و امر انقلاب معلول حرکت

آنها است و یا از دیدگاه مارکسیسم، "امر انقلاب" معلول رشد جبری ابزار تولید واقع می‌شود و...

دومین نکته که در تعریف انقلاب جلب نظر می‌کند، کلمه «اجتماع» است و به عبارت دیگر، دگرگونی در اجتماع صورت می‌پذیرد. یعنی در یک انقلاب، آن چیزی که تغییر می‌کند، «اجتماع» است. پس اجتماع را، «موضوع انقلاب» می‌نامیم. موضوع انقلاب در حرکت موسی، محمد، علی، اسپارتاکوس، لنین، ناصر و... اجتماعی بوده است که اینان در آن جوامع، حرکت خویش را آغاز کرده‌اند و قصد تغییر و دگرگونی در آن را داشته‌اند.

سومین نکته مشهود در تعریف انقلاب کلمه «ناس» است. یعنی اینکه دگرگونی در دینامیسم اجتماع، با تکیه بر توده‌ها صورت می‌گیرد و این نیروی لایزال توده‌هاست که انقلاب آفرین می‌گردد. لکن زمانی که می‌گوئیم تکیه گاه یک انقلاب را توده‌های مردم تشکیل می‌دهند، منظورمان در یک حرکت انقلابی اصولی است. چه بسا انقلابیونی که تکیه گاه حرکتی خویش را از مردم برداشته و بر عوامل دیگری استوار کرده‌اند. حرکت ناصر را در مصر بنگریم، بیش از آنکه متکی بر خلق باشد، بر نظامیان اتکاء داشت و همین امر هم موجب شد که تداوم و استمرار انقلاب با شکست فاحشی مواجه شده و ضد خلقیان بر مصر حاکم گردند.

و بالاخره چهارمین نکته، «جهت انقلاب» است که در کلمه «اعتدال» نمود می‌یابد. اعتدال در دینامیسم اجتماع، جهتی است که انقلاب باید به سوی آن سیلان یابد. نقش جهت در شکل‌گیری یک انقلاب، از اهمیت به سزائی برخوردار است. چراکه وقتی سخن از دگرگونی است، دگرگونی در دو جهت مختلف و حتی متضاد می‌تواند تبلور یابد. یعنی گاه می‌تواند جهتی انحطاطی و تخریبی به خود گیرد که این دگرگونی انحطاطی را دیگر انقلاب نمی‌گوئیم بلکه بر آن نام «آناشسیسم» می‌گذاریم. و گاه این دگرگونی جهتی تکاملی و صعودی دارا است و حرکتی در جهت «اعتدال» بخشیدن به اجتماع دارد. که در این صورت این دگرگونی در کادر «انقلاب» معنی می‌شود.

پس بر مبنای چهار پارامتر، «امر انقلاب»، «موضوع انقلاب»، «تکیه انقلاب» و «جهت انقلاب»، یک انقلاب معنا و مفهوم پیدا می‌کند و اگر تمامی انقلاب‌های تاریخ بشر را مد نظر قرار دهیم، می‌بینیم که بر مبنای این چهار عامل، تکوین یافته‌اند و اگر اختلاف، تعدد، تکرر، تکامل، انحطاط و... در این انقلابات بوده است، ناشی از همین عوامل تکوینی می‌باشد.

## ۲ - ثبوت و تغییر در عوامل انقلاب را

میزان اهمیت یک انقلاب، تفاوت و توفیر میان دو انقلاب در دو نقطه جهان و وجود ویژگی‌های متفاوت و مختص به یک انقلاب که آن را از سایر جنبش‌ها و نهضت‌های گذشته هم عصر خود متمایز می‌سازد و بالنهایه کلیه تفاوت‌هایی که میان انقلابات بشری وجود دارد، همه و همه به عوامل ایجاد کننده انقلاب باز می‌گردند. این عوامل هستند که انحطاطی یا تکاملی بودن یک حرکت انقلابی را مشخص می‌کنند و لذا شناخت ماهیت آن‌ها برای ما از اولویت خاصی برخوردار است و از همین کانال خواهیم توانست که به علل مسخ ماهیت یک انقلاب برسیم.

عوامل تکوین بخشنده انقلاب، به دو دسته تقسیم می‌شوند؛ یک دسته ثابت و دسته دیگر متغییر. «امر انقلاب» و «جهت انقلاب» ثابت بوده، و «تکیه انقلاب» و «موضوع انقلاب» متغییر می‌باشند. علت ثابت بودن امر و جهت انقلاب، ارتباط آن‌ها با «ایدئولوژی» است. چراکه امر و جهت انقلاب را ایدئولوژی آن تعیین می‌کند. مثلا پیامبران به علت داشتن یک ایدئولوژی واحد، امر و جهت انقلاب شان نیز واحد و ثابت است.

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخُلُقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَیْمُ وَلَکِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا یَعْلَمُونَ» - پس روی خود به سوی دین حنیف کن که مطابق فطرت خداست، فطرتی که خدا بشر را بر آن فطرت آفریده و در آفرینش خدا دگرگونی نیست. این است دین مستقیم، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.» (آیه ۳۰ - سوره روم)

در این آیه می‌بینیم که قرآن صریحا به ثابت بودن ایدئولوژی انبیاء (دین حنیف) اشاره می‌کند و از ابراهیم می‌خواهد که خود را با این دین تطبیق دهد. ابراهیم نیز در لیبیک به خدا، پیوستن خویش را به این راه اعلام نموده و خود را خارج از سلک مشرکین معرفی می‌کند.

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ - همانا روی خود را به سوی آن کسی که آسمان‌ها و زمین را یکتاپرست آفرید، برگرداندم و من از مشرکین نیستم» (آیه ۷۹ - سوره انعام)

بنابر این آیات یاد شده، ثابت بودن ایدئولوژی پیامبران روشن است. حال ببینیم که دیدگاه قرآن در مورد «امر» و «جهت انقلاب» چگونه است. در این باب می‌توان آیه ۱۰۵ سوره انبیاء را بررسی کرد.

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» - هر آینه پس از ذکر در زبور نوشتیم که زمین را بندگان شایسته من به ارث می‌برند.»

عوامل «امر» و «جهت» انقلاب، در آیه فوق‌الذکر مشخص شده‌اند، «وراثت زمین» جهتی را نشان می‌دهد که انقلاب ره به سوی آن دارد، اما در صورتی محقق می‌گردد که «عِبَادِي الصَّالِحُونَ» حرکتی را به سوی دگرگون ساختن جامعه خویش در رابطه با امر انقلاب بی‌آغازند. چراکه از دیدگاه قرآن «امر انقلاب» معلول حرکت بنیادین و انقلاب ساز «عِبَادِي الصَّالِحُونَ» است.

و چون از دیدگاه توحیدی هیچگونه تفاوتی در امر و جهت انقلاب انبیاء وجود ندارد، (... لَا نَفْرَقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ... - آیه ۲۸۵ - سوره بقره)، می‌توان امر و جهتی را که در این آیه برای انقلاب داوود در نظر گرفته شده است، عینا برای دیگر پیامبران نیز پذیرفت.<sup>۱</sup>

تا اینجا پارامترهای ثابت انقلاب را شناختیم و اشاره کردیم که دو پارامتر موضوع و تکیه انقلاب برخلاف امر و جهت، متغیر هستند. یعنی «اجتماع» که موضوع انقلاب و «توده‌ها» که تکیه انقلاب هستند، متغیرند. اما تغییرات این دو پارامتر به چه عواملی بستگی دارد؟

عاملی که باعث تغییر در تکیه انقلاب، یعنی توده‌های مردم می‌شود، میزان «خودآگاهی» آنان است. یعنی به میزانی که این خودآگاهی رشد یابنده و صعودی و یا برعکس، انحطاطی و نزولی باشد، تکیه انقلاب نیز تغییر خواهد کرد. شرایط انقلاب در میان توده‌هایی که در کوران مبارزات قبلی خویش، آبدیده و بارور شده و یا در میان تضادهای طبقاتی توانسته باشند آگاهی‌های طبقاتی لازم را به کف آورند، از زمین تا به آسمان تفاوت دارد. از این رو هیچگاه نمی‌توان دو انقلاب یافت که تکیه گاهی یکسان داشته باشند. چرا که میزان خودآگاهی در دو نقطه جهان و در دو لحظه از زمان، به هیچوجه یکسان نیست و همین مسئله باعث تغییر تاکتیک‌های انبیاء در طول تاریخ گشته است.

متغیر دوم یا همان «موضوع انقلاب» عبارت است از وضعیتی که اجتماع در آن حالت قرار دارد. انقلاب در جامعه‌ای که روابط فئودالی برآن حاکم است با انقلاب در جامعه سرمایه‌داری کاملاً تفاوت دارد. نهادهایی که در یک اجتماع قرار دارند، همگی عواملی است که وضعیت جامعه را تغییر می‌دهد. بنابراین «موضوع انقلاب» تابعی

۱. البته باید در نظر داشت که آیات بسیاری در قرآن «امر و جهت» انقلاب را مشخص می‌سازند. به عنوان مثال آیه ۵۵ سوره نور را مد نظر قرار داد.  
«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ... - وعده داد خدا کسانی را که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند که جانشینان شان سازد در زمین، همچنانکه جانشین گردانید کسانی که را پیش از ایشان بودند.»  
در این آیه هم، استخلاف در زمین (جهت انقلاب) و بندگانی که عمل صالح انجام دهند، سازنده امر انقلاب معرفی شده‌اند و نیز آیه ۴ سوره قصص نیز در این مورد صدق می‌کند.

است از متغیر وضعیت اجتماع و به میزانی که شرایط اجتماع تغییر کند، موضوع انقلاب نیز تغییر می‌کند.

اینک که توانستیم با چهار پارامتر تکوین انقلاب بیشتر آشنا شویم، تفاوت انقلابات بشری و انقلابات انبیاء را که در رابطه‌های مستقیم با این پارامترها واقع می‌شوند، بررسی می‌کنیم.

### ۳ - تفاوت حرکت انقلابی انبیاء و حرکت انقلابی بشر

اگر هر یک از انقلابات انبیاء را در حلقه‌ای از زنجیر به هم پیوسته‌ای فرض کنیم که از آغاز حرکت انبیاء سامی تا محمد امتداد داشته است، می‌بینیم که همه این حلقه‌ها رو به یک سو و یک جهت داشته است. به عبارت دیگر همه این انقلابیون با یک شعار «لا اله الا الله» به میدان آمده و با امر و جهتی واحد، انقلاب تکاملی خویش را به منصفه ظهور رسانیده‌اند.

اما اگر نمودار آن دسته از انقلاباتی را که توسط بشر صورت گرفته‌اند، ترسیم کنیم، در می‌یابیم که این انقلابات برخلاف حرکت انبیاء، هیچگاه امر و جهت ثابتی نداشته‌اند و به هیچ وجه نمی‌توان آن‌ها را حلقه‌های به هم پیوسته یک زنجیر خواند. مثلاً ناصر امر انقلاب را زائیده ناسیونالیسم عرب می‌دانست و می‌گفت؛ در جهان عرب، انقلابی صورت نمی‌گیرد، مگر آنکه مبتنی بر اتحاد اعراب باشد. لنین، امر انقلاب را معلولی از رشد جبری ابزار تولید و اتحاد و پیوند کارگران و زحمتکشان می‌دانست. و چون از دیدگاه او، اتحاد کارگران و زحمتکشان جز در سایه ایدئولوژی مارکسیسم امکان پذیر نبود، می‌گفت که پرولتاریا ابتدا باید کمونیست بشوند و به ایدئولوژی مارکسیسم ایمان بیاورند، تا پس از آن بتوانند متشکل و متحد شوند. عرفات رهبر انقلاب فلسطین می‌گوید، هیچ انقلابی در جهان عرب و حتی انقلاب فلسطین نیز، پیروز نمی‌شود، مگر آنکه خلق‌های عرب، به آرمان فلسطین ایمان پیدا کنند و... بنابراین می‌بینیم که هر کدام از این انقلابیون، یک امر خاص برای انقلاب خویش قائل می‌شوند. در باب جهتگیری انقلاب هم موضع انقلابات بشر در طول تاریخ به همین روال است. جهتگیری انقلابی‌ای که ناصر منظور دارد، آزاد سازی سرزمین فلسطین و نابود کردن غاصبان اسرائیلی است. در حالی که جهت گیری انقلاب ویتنام، نابود ساختن امپریالیسم آمریکاست. و یا لنین جهت انقلاب کارگری را رهیدن به سوسیالیسم و مضمحل ساختن سرمایه‌داری می‌داند.

نکته بسیار ظریفی که علت تفاوت انقلابات بشری را از انقلابات انبیاء برایمان روشن می‌سازد، این است که در حرکت انبیاء متغیرها در کادر ثابت‌ها حرکت می‌کنند. در

حالیکه در حرکت بشر، ثابت‌ها نشأت گرفته از متغییرات هستند. به عبارت دیگر در حرکت انبیاء، شرایط موجود اجتماعی و میزان خودآگاهی توده‌ها تنها تاکتیک‌های پیامبران را برای رسیدن به جهت مطلوب تغییر داده‌اند. نه «امر» و «جهت انقلاب» آنان را. اما برعکس در حرکت بشر، هر دو یعنی هم «امر» و هم «جهت» تابع شرایط زمانی و مکانیسم خود و نیز پاره‌ای از عوامل مختص خود بوده است.

اشکال دیگری که در پاره‌ای از انقلابات بشری، صراحتاً موجود است، این که، انقلابیون متغییرات را ثابت فرض کرده اند، به این ترتیب که آن‌ها تکیه انقلاب را ثابت فرض کرده و "پرولتاریا" یا کارگران صنعتی را یگانه تکیه گاه انقلاب طبقه ویژه‌ای چون کارگران صنعتی باشند، "موضوع انقلاب" هم که همان "اجتماع" است، امری ثابت فرض خواهد شد، چرا که تنها آن دسته از اجتماعاتی می‌توانند به مرحله تحول کیفی و بنیادی سوسیالیسم قدم بگذرانند که به مرتبه مشخصی از حرکت صنعتی رسیده و دارای طبقه کارگران صنعتی هم باشند.

از همین رو است که می‌بینیم با تکیه بر پیام پیامبر پس از ۱۴۰۰ سال در جامعه‌ای چون ایران، دگرگونی انقلابی ایجاد شده و به وقوع می‌پیوندد و حال آنکه ایدئولوژی مارکسیسم علیرغم اینکه مدت زمان کوتاهی بیش از عمر آن نگذشته است، از جمع کردن عده قلیلی کارگر عاجز است و بیشتر سعی می‌کند که بر اقشار اپوزیسیون تکیه کند و حرکت خود را تداوم بخشد. و برای همین منظور است که کاسترو می‌گوید من مارکسیسم را بدون تجدید نظر نمی‌توانم بپذیرم. آری این سخن بسی منطقی و بجاست. زیرا که برخورد دگم کردن با «تکیه انقلاب» و «موضوع انقلاب» موجب شکست آن ایدئولوژی خواهد گردید. نه «تکیه گاه انقلاب» و نه «موضوع انقلاب» در هیچ کجای جهان یکسان نیستند. شکی نیست که تمامی پرولتاریای جهان ثابت و یکسان نیستند. آیا می‌توان پرولتاریای آمبورژوازه شده آمریکائی و اروپائی را در کنار پرولتاریای محروم و ستم کشیده جهان گرسنه قرار داد و بعد با شعار «کارگران سراسر جهان متحد شوید» خواستار همیاری و همکاری آنان گردید؟ بی گمان پاسخ بدین سؤال منفی است، کدام کارگران باید با هم متحد شوند؟!

آیا اساساً اتحاد کارگر آمریکایی که خود در جنایات رژیم‌اش بر علیه کارگران ویتنامی دست دارد، با این‌ها امکان پذیر است؟!

از طرفی «موضوع انقلاب» هم در همه جا یکسان نیست. آیا شرایط اجتماعی یک کشور اروپائی با شرایط اجتماعی یک کشور آسیائی و یا آمریکای لاتین مساویست؟ علت اینکه پاره‌ای از هواداران مارکسیسم سعی در به کار گرفتن تاکتیک‌های حرکتی انقلابی پاره‌ای از انقلابات را در منطق خود دارند از چه چیزی ناشی می‌شود؟ البته طرح این سوال بدان معنا نیست که به کار گرفتن تجربیات سایر انقلابات از دید ما

مطروح است، بلکه دقیقاً گویای این مهم است که انقلابات در شرایط اجتماعی ثابتی بوقوع نمی‌پیوندند و به هیچ عنوان «موضوع انقلاب» را نباید ثابت انگاشت.

قهرماً یکی از علل شکست مارکسیسم در تبیین حرکت استعمار هم همین ثابت انگاشتن «تکیه‌گاه» و «موضوع انقلاب» بوده و برای همین است که مارکسیسم نتوانست «به سر عقل آمدن سرمایه داری» و «آمبورژوازه» کردن کارگران صنعتی اروپائی و آمریکائی و نیز از میان رفتن رقابت میان سرمایه‌داران کشورهای امپریالیستی را پیش بینی نماید. زیرا، شکی نیست که سرمایه‌داری خود از پیش‌بینی‌های مارکسیستی پند و اندرز گرفت و به جای آنکه حرکت گذشته خویش را ادامه دهد تا استعمار روز افزون کارگران، ایشان را به تدارک انقلاب کارگری رهنمون شود و احتمالاً آنان را به اتحاد با کارگران کشورهای دیگر وادارد، دست به آمبورژوازه کردن آن‌ها زد و این رویای مارکسیستی را سرانجام خوشی نداد!

آنچه را که تاکنون در مورد انقلاب بیان داشتیم به اولین مرحله یک دگرگونی، یعنی تکوین انقلاب بازگشت می‌یافت، اینک به بررسی مرحله بعدی که چگونگی استمرار یک انقلاب است، می‌پردازیم.

#### ۴ - مراحل دوگانه یک انقلاب، "تکوین" و "استمرار"

در تعریف انقلاب، وقتی که سخن از دگرگونی به میان می‌آوریم، یک پروسه و یک جریان در ذهن تداعی می‌شود که این پروسه هم مرحله تکوین و هم مرحله استمرار را در درون خود مستتر دارد. با ذکر این نکته که یک دگرگونی، به خودی خود تکاملی نیست، بلکه بر مبنای جهتی که می‌گیرد گاه رشد یابنده و گاه انحطاطی است.

تکوین انقلاب همان آغاز دگرگونی، جهش و قیام اولیه است، اما استمرار اصولی انقلاب، به مرحله سازندگی آن، پس از دگرگونی اطلاق می‌شود.

تمامی انقلاباتی که در طول تاریخ بشر، چه از جانب انبیاء و چه از جانب مصلحین بشری، صورت گرفته‌اند، در مرحله اولیه و تکوینی خویش، پیروز شده و توانسته‌اند ارکان حکومت را در دست گیرند. اما غالب انقلابات در مرحله دوم و مرحله استمرار، به ورطه مسخیت و یا شکست کامل افتاده و سقوط کرده‌اند. در این رابطه است که می‌بینیم، مدینه «محمد» به دامان «معاویه» سقوط می‌کند. جامعه انقلابی ناصر به دست سادات می‌افتد. جامعه انقلابی تونس به دامان امپریالیسم باز می‌گردد. زیاده باره انقلابی، به جرگه وابستگان امپریالیسم می‌پیوندد. و... بالاخره در می‌یابیم که اگر چه همه این انقلابات در مرحله تکوین و مبارزات رهائیبخش پیروز شده‌اند، اما در مرحله سازندگی و استمرار مضمحل گشته‌اند.



برای یافتن کلید مسخ ماهیت انقلاب و رمز اساسی به انحراف کشیده شدن آن، باید به بررسی مرحله تکوینی و سپس استمراری یک انقلاب نشست و پس از آن رابطه میان تکوین و استمرار را یافت. چراکه سرچشمه تکامل یا انحطاط، پیروزی یا شکست حرکت و یک جنبش در همین جا نهفته است. اگر یک انقلاب مرحله جنینی و تکوینی خویش را به سلامت نگذرانده باشد و پس از آن در راستای رسیدن به استراتژی مشخص خود و اهداف تکاملی‌اش تداوم و استمرار نیابد، شکی نیست که سرگذشت محتوم آن شکست خواهد بود و قطعاً می‌توان یکی از عمده‌ترین علل انحراف و انحطاط کلیه انقلابات را از حرکت انبیاء مرسل گرفته تا مصلحین بشر، در همین ضعف تکوینی و عدم استمرار اصولی آن‌ها دانست.

پیرامون تکوین یک انقلاب و عواملی که در این کار دست اندر کارند در قسمت قبل بطور مشروح سخن گفتیم و اینک به بررسی استمرار انقلاب و رابطه آن با مرحله تکوینی به بحث می‌پردازیم.

### الف - استمرار انقلاب

اگر بخواهیم از مرحله تکوینی یا مرحله اولیه یک انقلاب تعریفی به عمل آوریم، باید بگوئیم که این مرحله عبارتست از: دگرگونی در اجتماع و توده‌های مردم، بر مبنای ایدئولوژی مشخص و در جهت استراتژی معین. ولی استمرار انقلاب در ارتباط تنگاتنگ با استراتژی انقلاب قرار می‌گیرد و بنابراین بستگی تام به قسمت آخر تعریف فوق، یعنی «استراتژی معین» می‌یابد. اما استراتژی معین یک انقلاب یعنی چه؟ آیا یک انقلاب تنها دارای یک استراتژیست یا اینکه از چند استراتژی تشکیل شده است؟

اگر یک انقلاب فقط یک استراتژی برای حرکت خود مشخص کند، این استراتژی یک امر ایده آلیستی و ذهن گرائی به نظر می‌رسد و نشان می‌دهد که وراى از متغییرات در نظر گرفته شده است. بنابراین، آنگاه که استراتژی معین در تعریف به کار برده می‌شود، منظور نظر ما، نه تنها یک استراتژی خاص بلکه استراتژی‌های مرحله‌ای معین که همگی برداری جهتدار می‌سازند و در یک راستا امتداد می‌یابند، می‌باشد.

استمرار انقلاب در همین رابطه قابل معناست، یعنی ماحصل حرکت و قیام توده‌ها، بر مبنای ایدئولوژی انقلاب و اخذ مراحل استراتژیک، استمرار انقلاب نام می‌گیرد. پس گذر از مراحل مختلف استراتژی است که استمرار انقلاب را ایجاد می‌کند و به موازاتی که این مراحل استراتژیک، تکاملی یا انحطاطی باشند، استمرار انقلاب نیز تکاملی و یا انحطاطی خواهد بود. به این ترتیب که اگر انقلابی پس از تکوین بتواند در همان ریلی که از آغاز برای خود مشخص کرده است، قرار گرفته و سپس به

سوی اهداف استراتژیک خود، مرحله به مرحله گام بردارد، آن وقت می‌توان گفت که استمرار و تداوم آن صورتی تکاملی و رشد‌یابنده و صیرورت‌یاب داشته است و بالعکس زمانی که انقلاب از ریل راستین و حقیقی خویش خارج شده و در غم رسیدن به اهداف استراتژیک خود نباشد، می‌توان گفت که دنباله حرکت انقلاب صورتی انحطاطی به خود گرفته است. متأسفانه تاریخ انقلابات نشان می‌دهد که جنبش‌ها و نهضت‌ها، اعم از آن دسته‌ای که توسط پیامبران ایجاد شده‌اند و آن دسته‌ای که توسط بشر به منصف ظهور رسیده‌اند، همگی در مرحله دوم سیری انحطاطی طی کرده و با انهدام و شکست روبرو گشته‌اند. بارزترین نمونه این حرکت انحطاطی را می‌توان در زمان کنونی و در حرکت انحطاطی انقلاب جمهوری به عیان مشاهده نمود. اهداف استراتژیک این انقلاب در آغاز، نابودی و مضمحل ساختن استبداد و سپس نبرد با امپریالیسم آمریکا، برای برپایی قسط و عدالت اجتماعی در ایران بود. اما دیدیم که با سقوط استبداد و حاکمیت یافتن هژمونی‌ای که پیشتر حرکت انقلابی مردم نبود، استمرار انقلاب در جهتی تکاملی امکان پذیر نشد و انقلاب روز بروز در جاذبه و از حرکت برای رسیدن به مرحله استراتژیک بعدی که عبارت بود از نبرد با امپریالیسم آمریکا واماند.

### ب - چگونگی ارتباط مرحله "تکوینی" و "استمراری" یک انقلاب

بررسی انقلابات جهان در طول تاریخ نشان می‌دهد که ارتباط مراحل «تکوینی» و «استمراری» یک انقلاب از سه صورت خارج نیست. یا این دو مرحله با یکدیگر در یک ارتباط منطقی و اصولی و تنگاتنگ واقع می‌شوند و یا اینکه مرحله اول با مرحله دوم رابطه‌ای یک طرفه دارد و بالعکس. پس «تکوین» و «استمرار» سه نوع رابطه مختلف می‌تواند با یکدیگر برقرار نمایند.

#### اول - رابطه تنگاتنگ دو مرحله

هنگامی که از یک رابطه دو طرفه و تنگاتنگ میان مراحل مذکور سخن می‌گوئیم، منظورمان این است که تکوین اصولی یک انقلاب، موجبات استمرار تکاملی و رشد‌یابنده آن را فراهم خواهد آورد و بالعکس استمرار اصولی مرحله تکوین را منسجم‌تر و رشد یافته‌تر خواهد نمود. اما با کمال تأسف از این حالت در واقعیت نشانی نمی‌یابیم و شاید بتوان گفت که آرمان هر انقلابی رسیدن به حالت مطلوبی چون این است. با این حال علیرغم اینکه چنین رابطه‌ای در صحنه واقعیات یافت نمی‌شود، نباید چنین انگاشت که دستیابی به این کمال مطلوب غیر ممکن بوده و امکان پذیر نمی‌باشد. بلکه

رسیدن به این مرحله مشخص، نیاز به توجه داشتن عمیقتر و وافر، به دو نکته اساسی و پر اهمیت دارد. یکی اینکه استراتژی حرکت ناشی از ایدئولوژی انقلاب بوده و با آن در وحدتی ارگانیک به سر برد. دیگر آنکه سازندگی انقلاب، بر مبنای در نظر داشتن خطوط استراتژیک انقلاب باشد و بگونه‌ای عمل شود که همواره حرکت را یک گام به سوی اهداف استراتژیک‌اش نزدیک تر سازد<sup>۲</sup>. اگر در یک انقلاب این دو نکته کاملاً مد نظر واقع گردد، امکان رسیدن به چنین نتیجه مطلوبی وجود خواهد داشت. در غیر این صورت نتیجه انقلاب چیزی جز مسخیت و انحراف نخواهد بود.

### دوم - ارتباط یک طرفه از "تکوین" به سوی "استمرار"

خطوط استراتژیک یک انقلاب، که بستر استمرار انقلاب هستند، با خود شعارهایی به همراه می‌آورند و بسیج توده‌ها را برای استمرار بخشیدن به حرکت انقلاب میسر می‌سازند. چراکه این بسیج احتیاج دارد تا انقلاب همواره شعارهای نو و حرکت آفرین داشته و پس از گذشتن از هر مرحله‌ای، شعاری جدید برای مرحله دیگر ببار آورد. به عنوان مثال اگر در مرحله اول شعار «نفی استبداد» سر داد، در مرحله دوم شعار «نفی امپریالیسم»، در مرحله سوم نیز «نفی طبقات» و .. سر بدهد، تا این انقلاب بتواند استمرار یابد.

اما اگر انقلابی خطوط استراتژیک و بالطبع توانائی ارائه شعارهای نو و بسیج و نگهداری توده‌ها را در مرحله تحرک و تحول پذیری، نداشته باشد، رابطه‌ای یک طرفه بین «تکوین و استمرار» انقلاب بوجود می‌آید و نهضت در همان مرحله تکوین در جا می‌زند و یا به عبارت دیگر، استمرار انقلاب، همان تکوین انقلاب در بستر زمان می‌گردد. و بلاتردید انقلاب مزبور استراتژی‌های مرحله‌ای نداشته و بالمال به ورطه «ایدئولوژی هدفی» سقوط خواهد نمود. «انقلاب محمد»، نمونه بارزی از این حالت است. یعنی تکوین انقلاب بوسیله محمد صورت گرفت. اما سقیفه مانع از استمرار آن گردید. علی می‌خواست با مطرح کردن امامت، پس از نبوت این امر را میسر سازد. اما سقیفه مایل بود که تکوین انقلاب را در بستر زمان ادامه دهد و غم آن نداشت که از این ایدئولوژی، استراتژی حرکتی اخذ کند. شعار «عبدالرحمن بن عوف» را در شورای عمر بنگریم. او به علی می‌گوید که اگر تضمین کنی با رسیدن به مقام خلافت در کادر سنت پیامبر و «روش شیخین» عمل خواهی نمود، رای مثبت

۲. هر چند که در اینجا ما ایدئولوژی را حاکم بر استراتژی دانستیم و اصالت را از برای آن قائل شدیم، اما باید دانست که اصولاً ایدئولوژی بدون استراتژی، معنا و مفهوم ندارد، استراتژی است که ایدئولوژی را از کادر ذهنیت و ضوابط خارج کرده و به آن ارزش می‌بخشد و به عبارت دیگر، علت وجودی ایدئولوژی آن است که استراتژی حرکت را ایجاد کند.

مرا پشتیبان خواهی داشت. «روش شیخین» از چه چیز حکایت می‌کند؟ آیا به غیر از این است که تکوین انقلاب را در بستر زمان شیوه عمل خود قرار داده است؟ و علی نمی‌پذیرد. چرا که نمی‌خواهد انقلاب پر شکوه پیامبر که حاصل جانفشانی‌ها و خون جگر خوردن‌های بیست و سه سال حرکت مکی و مدنی است، به دست وی عقیم و ابتر شود. و هم از این رو است که پس از قتل عثمان و جمع شدن مردم برای بیعت با وی، بدانان چنین می‌گوید:

«دَعُونِي وَ اَلْتَمِسُوا عَيْرِي فَاِنَّا مُسْتَقْبِلُونَ اَمْرًا لَهٗ وُجُوهُ وَ اَلْوَانُ لَا تَقُومُ لَهٗ اَلْقُلُوبُ وَ لَا تَثْبُتُ عَلَيْهِ اَلْعُقُولُ وَ اِنَّ اَلْاَفَاقَ قَدْ اَعَامَتْ وَ اَلْمَحَجَّةَ قَدْ تَنَكَّرَتْ وَ اِعْلَمُوا اَنِّي اِنْ اُجِبْتُكُمْ رَكِبْتُ بِكُمْ مَا اَعْلَمُ وَ لَمْ اُصْنِعْ اِلَيَّ قَوْلِ اَلْقَائِلِ وَ عَثَبُ اَلْعَاتِبِ...» - دست از من برداشته، دیگری را بطلبید. ما به کاری اقدام می‌نمائیم که آن را روها و رنگ‌های گوناگون است. که دل‌ها بر آن استوار نبوده و عقل‌ها زیر بار آن نخواهند رفت. آفاق را ابر سیاه فرو گرفته و راه روشن تغییر یافته و بدانید اگر من دعوت شما را اجابت کنم، طبق آنچه که خود می‌دانم رفتار خواهم نمود و به سخن گوینده و به سرزنش توبیخ کننده گوش فرا نخواهم داد...» (خطبه ۹۱ - نهج البلاغه - فیض الاسلام).

علی با این کلام عمیق خویش به توده‌هایی که گرد او جمع شده و از او می‌خواهند که با رسیدن به مقام خلافت به شیوه شیخین (عمر و ابوبکر) عمل کند، هشدار می‌دهد که یا او را انتخاب نکنند و یا اگر کردند او شیوه خود را عمل خواهد نمود و سپس اشاره می‌کند که به علت روش شیخین و تکوین انقلاب در بستر زمان و عدم استمرار اصولی آن، آفاق اسلام را سیاهی در بر گرفته و راه روشن پیامبر تغییر پیدا کرده است و او با قبول مقام خلافت، در صدد است که آفاق را دوباره روشن ساخته و انقلاب محمد را به ریل اساسی خویش باز گرداند.

### سوم - ارتباط یک طرفه از "استمرار" به جانب "تکوین"

گاه در بررسی یک انقلاب با حالتی مواجه می‌شویم که در آن میان ایدئولوژی و استراتژی‌های مرحله‌ای انقطاع کامل ایجاد شده و دیگر این ایدئولوژی نیست که استراتژی را تعیین می‌کند. انقلاب اکتبر در روسیه شوروی نمونه بارز این چنین حالتی است. این انقلاب که بر ایدئولوژی «مارکسیسم - لنینیسم» تکیه داشت، با روی کار آمدن استالین، علیرغم اینکه استمرار یافت، اما ارتباط منطقی و اصولی خود را با ایدئولوژی مذکور از دست داد و در بستر زمان روز بروز فاصله این انقطاع ایدئولوژی - استراتژی بیشتر گردید. این حرکت را در سایر کشورهای مارکسیستی جهان هم به وضوح می‌توان مشاهده کرد. افرادی چون مائو، کاسترو، تیتو و... که

خود را پیروان مارکسیسم - لنینیسم می‌دانستند و سعی داشتند اتصال حرکت خود را با این ایدئولوژی مطرح سازند، اما تفاوت میان حرکت‌های اینان بیانگر این است که چنین چیزی وجود نداشته است و هم از این رو است که می‌بینیم در این حرکت‌ها، ایدئولوژی در استمرار انقلاب گم می‌شود و در هر جامعه‌ای یک ایدئولوژی خاص پیدا می‌شود و همه هم مدعی‌اند که این ایدئولوژی ادامه اصولی مارکسیسم - لنینیسم است! به این ترتیب تاکنون دریافته‌ایم که اگر بخواهیم علل انحراف یک انقلاب را بیابیم، باید آن‌ها را در میان سه عامل جستجو کنیم:

الف - تکوین انقلاب،

ب - استمرار انقلاب،

ج - رابطه تکوین و استمرار انقلاب.

اینک سعی می‌کنیم که دلایل مسخ ماهیت انقلاب را در کادر اصول فوق بررسی کنیم.

## ۱ - دلایل مسخ ماهیت انقلاب

گفتیم که میان انقلابات ایجاد شده توسط انبیاء با انقلابات بشری از جهات متعددی تفاوت و اختلاف وجود دارد. عیان‌ترین این تفاوت‌ها بر این مبنا قرار گرفته است که در حرکت انبیاء از نقطه نظر ایدئولوژی و تکوین حرکت براساس آن ضعف و فتوری نمی‌یابیم. بلکه ضعف و ناتوانی عمده در استمرار انقلاب و رسیدن به اهداف استراتژیک مرحله‌ای است. در حالیکه انقلابات بشری از هر دو جانب و جهت دارای ضعف هستند. هم تکوین شان غیر اصولی صورت می‌پذیرد و هم استمرارشان. لذا است که ما تکیه عمده خویش را در باب شناخت انحرافات بر روی انقلابات بشری می‌گذاریم که هم از لحاظ تکوین و هم از لحاظ استمرار ضعف‌های عدیده‌ای داشته‌اند.

اولین مسئله‌ای که می‌تواند دلیل مسخ ماهیت یک انقلاب چه در مرحله تکوین و چه در مرحله استمرار باشد، عدم وجود یک قشر پیشتاز است. آنچه مسلم است اینکه قشر پیشتاز یا «امت خیر» در اولین مرحله و از متن حرکت توده‌ها می‌جوشد و بیرون می‌یابد و سپس وظیفه نگاهیانی از ارزش‌های انقلاب را به عهده می‌گیرد.

پیشگام است که ادبیات انقلاب را شکل می‌دهد. اوست که ایدئولوژی انقلاب را به متن توده‌ها برده و آن‌ها را خودآگاه می‌کند و لذا است که اگر هر نوع ضعفی، انحرافی و احتمالا شکستی نصیب انقلاب شود، مستقیماً به رابطه بین انقلاب و پیشگام بازگشت پیدا می‌کند. دشمنان بیرونی نمی‌توانند انقلاب را نابود کنند مگر آنکه پیشگام اصولی

شکل نگرفته باشد. دشمنان درونی نمی‌توانند انقلاب را به ورطه نیستی بکشانند، مگر آنکه رابطه پیشگام را از انقلاب ابتدا قطع کرده باشند.

بنابراین، قشر پیشتاز در یک انقلاب دارای اهمیت فوق العاده و بسزائی است. مکتب شیعه را بنگریم. در آن واژه‌ای به عظمت و ابهت «امامت» وجود ندارد. حتی بزرگی ابراهیم این سر سلسله پیامبران اولی العزم هم بیش از آنکه به پیامبری و نبوت او باشد به امامت اوست<sup>۳</sup>. چراکه رسالت سنگین امامت، پاسداری از دستاوردهای انقلاب بوده و باید که استمرار انقلاب را تضمین کند. چراکه امام پیشگام است و رسالتی بس عظیم و سنگین بردوش دارد که باید به انجام برساند.

اگر در یک انقلاب پیشتازان مردم نتوانند زمام امور را به دست گیرند، بلاتردید آن انقلاب ره به سوی نابودی و اضمحلال خواهد پیمود و یا زمانی که پیشگامان اساسی و حقیقی مردم از متن جامعه به حاشیه رفته‌اند و سکان انقلاب را پیشتازان کاذب به دست گرفته‌اند، رهبران حقیقی مردم نباید در صورت مشاهده به هرز رفتن انقلاب شعار "انقلابی دیگر باید کرد" را علم کنند. معنای این شعار چیست؟ آیا به غیر از این است که دستاوردها و خون‌های شهدای انقلاب را نادیده گرفته و حرکت جدیدی را طلب می‌کند؟ یک پیشگام زمانی دارای حرکت اصولی است که خواهان استمرار انقلاب در مسیر راستین خویش باشد و برای این منظور باید که تمامی هم و غم خود را در جهت خودآگاهی و تشکل بخشیدن به توده‌های مردم مصروف دارد. در غیر این صورت هر نوع عمل دیگری که از پیشگام سر زند، بزرگترین عامل مسخ ماهیت انقلاب را فراهم آورده است.

آن کسانی که امروز در جامعه ما شعار "انقلابی دیگر باید کرد" و یا شعارهای پوچ و بی‌محتوایی از قبیل "۸ ساعت کار در روز" و یا "آسایشگاه در کنار زایشگاه، زایشگاه در کنار آسایشگاه" سر می‌دهند، علاوه بر اینکه به حرکت جامعه و نابسامانی‌های آن پی نبرده‌اند، خود نیز چرخ این نابسامانی‌ها و ضعف‌ها و فتورها را به حرکت در آورده‌اند. چرا که جامعه ما در این شرایط حساس اولاً احتیاج به استمرار اصولی انقلاب دارد و در ثانی به جای ۸ ساعت کار در روز محتاج به دو برابر این مقدار است و اساساً سازندگی جامعه پس از انقلاب و حرکت در جهت انفکاک و گسستگی اقتصاد از سرمایه‌داری غرب به کارهای طاقت فرسا و زیاد نیازمند است. و اینگونه حرکت‌های غیر اصولی از جانب کسانی که خود را پیشگامان واقعی مردم می‌دانند جز در جهت ضعف و نابودی انقلاب نخواهد بود<sup>۴</sup>.

۳. «وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا...» (آیه ۱۲۴ - سوره بقره).

۴. البته عنوان کردن این مسئله، نباید تداعی کننده تائید عملکردهای هژمونی در رابطه برخورد با کارگران باشد.

بنابراین ضعف پیشگام رابطه‌ی یک طرفه‌ای بین «انقلاب» و «توده»ها ایجاد می‌کرده و آنان را به یاس رسانده و یا به قطبی‌گرایی می‌کشاند. یعنی خودآگاه نشدن و عدم وجود شعور در میان توده‌ها (که نتیجه ضعف پیشگام است) آن‌ها را به طرف یک قطب جذب می‌کند و با انحراف این قطب، انقلاب نیز منحرف و با مرگ او، انقلاب نیز می‌میرد.

اما آنچه را که تاکنون عنوان کردیم، علل درونی شکست انقلاب بود که نقش اساسی را در رابطه با بیرون بازی می‌کند. یعنی اگر درون قوی و منسجم باشد، هیچگاه دشمن بیرونی نمی‌تواند آن را نابود سازد.

دشمن برونی برای نابودی انقلاب، از دو شیوه استفاده می‌جوید؛ یا انقلاب را مسخ می‌کند، و توده‌ها را از آن جدا می‌سازد و یا اینکه توده‌ها را از انقلاب جدا می‌نماید.

سرخ انقلاب توسط دشمن بیرونی، با تشدید جو شبهه صورت می‌گیرد. دشمن در لباس دوست و در صف توده‌های مردم جای می‌گیرد و با النقاط حق و باطل شناخت حق از باطل برای توده‌ها دشوار شده و اگر آن‌ها نتوانند ملاک‌های شناخت حق را به کف بیاورند، به یاس کشیده شده و خود بخود انقلاب نابود می‌شود.<sup>۵</sup>

ممکن است دشمن بیرونی، توده‌ها را از انقلاب جدا کند. می‌دانیم که توده‌ها با قرار گرفتن در متن رابطه‌هایی که انقلاب موجد آن‌ها بوده و با زیستن درون جو انقلاب است که می‌توانند رشد کرده و از ناخودآگاهی نجات یابند. اما دشمن با سودجویی از رشد نهادها، و ممانعت از قوام یافتن جنبش، توده‌ها را به جای ارتباط با رابطه‌های انقلاب، به وابستگی تمام عیار به سوی نهادها گشانده و تحت این شیوه، انقلاب را به ورطه نیستی سوق می‌دهد.

بسیاری از انقلابات بشری با این شیوه نابود شده‌اند. این اضمحلال و از هم پاشیدگی به دلیل اتصال عمیق این کشورها با نهادهایی است که امپریالیسم آمریکا با به کار بستن دکترین خود، تمام تار و پود کشورهای تحت سلطه را تحت انقیاد خود در آورده است. و وقتی یک ملت طی سال‌ها مبارزه و جانفشانی موفق به اخذ استقلال سیاسی می‌شده، به علت وابستگی شدید اقتصادی و نیاز به متخصصین خارجی، دوباره به دامان امپریالیسم عودت می‌یابد. "موگابه" انقلابی بزرگ زیمبابوه به دیدار کارتر می‌رود و از او طلب کمک‌های اقتصادی می‌کند. نیکار آگوتیه دست خویش را به جانب امپریالیسم آمریکا دراز می‌نماید تا ضعف اقتصادی خویش را جبران کند. مگر حبیب بورقنیه‌ها و زیاد باره‌ها از روز اول راست‌گرا و وابسته به امپریالیسم بودند؟ چه شد که آن‌ها به دامان امپریالیسم سقوط کردند؟ جواب این سوالات تنها و تنها در اقتصاد مسلط

۵. برای بررسی بیشتر به "کتاب دوستان مردم کیانند و دشمنان آنان کدام؟" رجوع شود.

آمریکا نهفته است. دشمن بیرونی با رشد نهادهایی از قبیل سرمایه‌داری، میلیتاریزم، بوروکراسی، تکنوکراسی، مجال نفس کشیدن به انقلابات خلقی را نمی‌دهد و شکست آن‌ها را حتمی می‌سازد.

عامل دیگر جدائی مردم از انقلاب توسط استحمار و یا مسخ ماهیت ادبیات انقلاب است. وقتی قبول کردیم که توده‌ها باید بر مبنای خودآگاهی حرکت کنند و خودآگاهی زائیده ادبیات انقلاب است. دشمن برای نابودی انقلاب، تکیه بر استحمار می‌جوید.

پس دشمن بیرونی یا از طریق "اقتصاد" و وابستگی عینی انقلاب را به نابودی می‌کشد و یا اینکه از طریق "فکر" و وابستگی ذهنی به سر منزل مقصود خویش می‌رسد.<sup>۶</sup>

## ۲ - دلایل مسخ ماهیت انقلاب جمهوریت

ویژگی عمده انقلاب ما پس از پیروزی مرحله اولیه‌اش در مبارزه علیه استبداد این است که نتوانست استمرار اصولی پیدا کند و علل بسیاری موجب این امر بودند. برخی از این اشکالات به مرحله تکوین باز می‌گشت و برخی به مرحله دوم و استمرار آن و بالطبع بعضی از معضلات درونی و بعضی بیرونی بودند. این که به علت آنکه در رابطه با مسخ انقلابات در صورت اعم توضیحات لازم را داده ایم، به گونه‌ای فهرست‌وار نقاط ضعف انقلاب را که منجر به مسخ آن گردید، عنوان می‌داریم:

الف - جدایی نیروهای مترقی و پیشگام از توده‌ها و بامال پیدایش هژمونی غیر اصولی که جوشیده از متن توده‌ها نبود و نمی‌توانست نیازهای مردم را درک کند و این عامل اساسی‌ترین بستر مسخ ماهیت انقلاب شد و بسیاری از مسائلی که ذیلاً مطرح می‌کنیم ریشه در همین امر دارد.

ب - مشخص نشدن مراحل مختلف استراتژیک انقلاب، که این امر باعث گردید تا که انقلاب سیلان اصولی پیدا نکند. هژمونی پس از مبارزه ضد استبدادی مرحله دیگری را برای انقلاب مطرح نکرد و هر چند که در تئوری شعار «بعد از شاه نوبت آمریکاست» را علم می‌کرد، اما در عمل هیچگاه قدم در راه رسیدن به این استراتژی نگذاشت. اما ناگفته نماند که از شعار مذکور در جهت بسیج توده‌ها به نفع خود استفاده می‌جست.

ج - عدم وجود خودآگاهی در متن توده‌ها، از دیگر عوامل به انحراف کشیده شدن انقلاب است. محرک توده‌های مردم در امر انقلاب شور آن‌ها بود و نه شعور آنان و پس از پیروزی انقلاب ضد استبدادی هم، هژمونی هیچ تلاشی در این رابطه ننمود.

۶. البته همواره دیده ایم که این دو را مجموعاً به کار می‌برد.



ارگان‌هایی از قبیل رادیو، تلویزیون، و نیز مطبوعات هیچگاه از آغاز انقلاب، در صدد خودآگاه ساختن توده‌ها برنیامدند و حرکت آن‌ها صرفاً برای استحکام بخشیدن به مواضع هژمونی بود و البته در این راه به کوبیدن نیروهای انقلابی و مترقی پرداخت و جو شبهه آلود جامعه را شبه آلوده تر کردند! رادیو و تلویزیون که هر کدام می‌توانستند دانشگاهی به وسعت ایران باشند در خدمت انحصار طلبی‌ها و قدرت طلبی‌های هژمونی درآمدند و نه تنها رسالت خویش را که اعطای خودآگاهی به توده‌ها است انجام ندادند، بلکه خود سد و مانعی در این امر شدند.

د - عدم مقابله صحیح هژمونی با اپوزسیون غیر اصولی از آفات دیگر انقلاب است. اپوزسیون غیر اصولی که اینک به مثابه ستون پنجم امپریالیسم در کشور ما فعالیت می‌کند، هیچگاه خطر جدی از جانب هژمونی تلقی نگشت. دستگاه رهبری یک روز فرمان عمومی ساواکی‌ها را صادر می‌نمود و دیگر روز فرمان بازگشت آن‌ها را به پست‌های سابق، به مورد اجرا می‌گذاشت!

ه - تهدید آزادی‌ها و دگرگونی انحطاطی محتوای ادبیات انقلاب از دیگر دلایل مسخ ماهیت انقلاب است که توسط هژمونی صورت گرفت. گرچه توده‌ها تنها و تنها در سایه فضائی آزاد و جوی باز است که می‌توانند دوست را از دشمن تشخیص داده و جلوی دشمنان انقلاب را سد کنند و نیز رشد ادبیات انقلاب زمانی صورت می‌گیرد که نیروهای مترقی آزادانه فعالیت کرده و ادبیات انقلاب را بارور کنند. اما هیچ گوش شنوایی به این حرف‌ها پیدا نشد و روز بروز آزادی‌ها بیشتر مورد هجوم واقع شدند.

و - تضاد استحمار کهنه با نو یکی از عمده‌ترین مسائلی بود که از اوان پیروزی انقلاب تاکنون، ضربه‌هائی کاری بر پیکر انقلاب ما وارد کرده است. جنگ دو فرهنگ استحمار کهنه و نو که در لوای جنگ دو جناح ارتجاع و لیبرال تبلور می‌یابد، در تشدید یاس توده‌ها نقش به سزائی داشته است و هنوز هم که هنوز است، می‌بینیم که عامل بسیار اساسی در جهت رشد اپوزسیون و یاس و وازدگی مردم، همین تضاد است.

ز - تغییر چهره دادن دشمن به صورت دوست و نفوذ و رسوخ در صف خلق، پارامتر دیگری بود که در بحبوحه انقلاب شاهد آن بودیم. روزی نبود که اعلام همبستگی ضد خلقیان با انقلاب، صفحات روزنامه‌ها را اشغال نکند. امپریالیسم با استفاده از جو آزادی که در آغاز انقلاب در جامعه ایجاد شده بود، بسیاری از نیروهای خود را در داخل کشور بسیج کرده و ضربات مهلکی بر انقلاب ایران وارد آورد.

ح - و بالاخره آخرین مسئله رشد نهادها است. هژمونی هیچگاه در صدد مقابله اصولی با نهادها در نیامده است. "شوراها" که اساسی‌ترین بستر رشد توده‌ها و نابود کننده نهادها می‌باشند، از آغاز انقلاب یا نفی شده‌اند و یا مسخ! یا شورا را مغلظت ارتش

اسلام! معرفی کرده‌اند و در کارخانه‌ها به شوراهای اصیل کارگری مارک مارکسیست بودن چسبانده‌اند و یا شوراهای اسلامی! ایجاد کرده‌اند که نقشی جز جاسوسی برای حزب حاکم (منظور حزب جمهوری اسلامی است) ایفا نکرده‌اند! سرمایه‌داری وابسته، بوروکراسی و صنعت وابسته، ارتش وابسته همچنان باقی هستند و به این کانال‌های نفوذ امپریالیسم هیچگونه توجه‌ای صورت نگرفته است که در این صورت نباید انتظار رشد و تکامل و پیروزی انقلاب را داشت.

اما چه باید کرد؟ چگونه می‌توان با این انحرافات مقابله نمود. آیا باید پیشگامان مردم همه کوشش و تلاش خود را صرف دامن زدن به تضادهای غیر اصولی و شرکت جستن در درگیرهای حاکم و رایج برای کسب قدرت کنند؟ آیا پیشتازان مردمی باید شعار «انقلاب دیگر باید کرد» را سر دهند؟ و یا اینکه باید به امور خودآگاهی و تشکل بخشیدن به صفوف خلق پرداخته و به تکوین و تدوین ادبیات انقلاب همت گمارند؟ به راستی رسالت نیروهای مترقی در این شرایط خطیر چیست؟ آن‌ها چه باید بکنند؟ پاسخ گویی بدین سؤال را به اذهان روشن شما واگذار می‌کنیم.

والسلام

